

آذَرَبَايْجَان

دوره پنجم شماره ۱۲۷ اسفند ۱۳۹۵

ناشر افکارفرقه دموکرات آذربایجان

پیام شاد باش نوروزی

هم میهنان گرامی!

فرقه دمکرات آذربایجان فرارسیدن نوروز و آغاز سال 1396 را به همه شما تبریک می گوید و امیدوار است سال نو، سالی سرشار از موفقیت و بهروزی برای شما و زمینه ساز رهایی کشور از استبداد، ستم ملی عقب ماندگی باشد.



نوروز، جشن باستانی خلق های ساکن ایران، و نماد تاریخی فرا رسیدن دورانی نو و پیروزی نیکی بر پلیدی و کهنگی است. حفظ این سنت خجسته در دوران حکومت های واپس گرا و ضد مردمی، خود یکی از عرصه های مبارزه مردم بر ضد وارثان ضحاک بوده و خواهد بود. امسال سال نو را در شرایطی جشن می گیریم که سراسر جهان را بحرانی فزاینده در بر گرفته است. کشورهای منطقه خاورمیانه در آتش جنگ و چند دستگی می سوزد

ادامه درص ۲

بهار و آئین های نوروزی

در شعر استاد شهریار

به شجرت شهریارا بیدلان تا عشق میورزند نسیم وصل را ماند نوید طبع دیوانت



37- وصف بهار و آئین های نوروزی در شعر استاد شهریار

جای دارد تا ذکر شود که عید نوروز در اصل یکی از اعیاد ساکنان فلات ایران است که در دوره پارینه سنگی و نوسنگی پیدایی یافته و در دوره های کشاورزی به رسایی رسیده است و نخست در میان ترکان و سپس به پیروی از آنان در بین دیگر اقوام رایج شده است و در مقابل جشن اول پاییز، که جشن خرمن کوبی و برداشت محصول به حساب می آید،

ادامه درص ۲



تاریخچه ۸ مارس روز جهانی زن

در هشتم مارس ۱۸۵۷، زنان کارگر کارگاه های پارچه بافی و لباس دوزی در نیویورک آمریکا به خیابان ها ریختند و خواهان افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار و بهبود شرایط بسیار نامناسب کار شدند. این تظاهرات با حمله پلیس و کتک زدن زنان برهم خورد.

سال ۱۹۰۷ در دوره ای که مبارزات زنان برای تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی اوج گرفته بود، بمناسبت پنجاهمین سالگشت تظاهرات نیویورک در هشتم مارس، زنان دست به تظاهرات زدند.

ایده انتخاب روزی از سال به عنوان «روز زن» نخستین بار در جریان مبارزه زنان نیویورک با شعار «حق رای برای زنان» مطرح شد. دو هزار زن تظاهر کننده در ۲۳ فوریه ۱۹۰۹ پیشنهاد کردند که هر سال در روز یکشنبه آخر فوریه، یک تظاهرات سراسری در آمریکا بمناسبت «روز زن» برگزار شود.

در سال ۱۹۱۰، «دومین کنفرانس زنان سوسیالیست» که کلارا زتکین از رهبران آن بود، به مسئله تعیین «روز بین المللی زن» پرداخت. زنان سوسیالیست اتریشی قبلا روز «اول ماه مه» را پیشنهاد کرده بودند

ادامه درص ۵

ارغوان / هوشنگ ابتهاج سایه ۶ ص

عید نوروز ۸ ص

آری به طرح تحول سلامت ۹ ص

به مناسبت یکصد و ۱۰ ص

از چنین ملتی ۱۲ ص

پنجم اسفند روز ۱۶ ص



۲۹ اسفند سالروز ملی کردن نفت

با فرارسیدن 29 اسفند ماه، مردم ایران یکی از رویدادهای ماندگار و پر اهمیت تاریخ معاصر خود را گرامی می دارند، ملی شدن صنعت نفت!

ادامه درص ۴

جمهوری فدرال خواست همه ملل و اقوام ایران است!

پیام شاد باش نوروزی....

مبارزات افشار و طبقات جامعه و پایداری نیروها و رهبران جنبش بر علیه وضعیت موجود شکاف در صفوف نیروهای حامی رژیم را گسترش داده و پایگاه اجتماعی حاکمیت را محدود و محدودتر کرده است. شکی نیست که جنبش عظیم ضد استبداد میهن ما همه توان و امکانات خود را در تحقق استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی به کار خواهد گرفت و اطمینان دارد که آینده‌ی روشن و فردایی نو و رها از استبداد در انتظار میهن ماست. این فردا را باید از هم اکنون و دست در دست هم بنا کرد. نوروزتان فرخنده باد

نوروز سال 1396

رژیم حاکم بر ایران ضمن دادن شعارهای عوام فریبانه در زمینه دفاع از حقوق خلق های منطقه می کوشد تا بحران همه جانبه و ساختاری کشور را سرپوش گذارد و مبارزات کارگران، زحمتکشان، خلقهای ساکن کشور و آزادیخواهان را که خواهان عدالت اجتماعی، تامین حقوق ملل و اقوام و آزادیهای دمکراتیک هستند را در نطفه خفه کند.

با وجود همه ترفند ها، دستگیری ها، آزار و شکنجه مبارزان دگراندیش و به رغم همه تهاجمات تبلیغاتی رژیم و متهم کردن جنبش مردمی به وابستگی به نقشه های "استکبار جهانی"، مبارزات آزادیخواهانه مردم هر چه بیشتر گسترش می یابد.

بهار و آئین های نوروزی....

می بردم در خود به سیر و سفر. او سال نو را آغاز مجدد کار، جنب و جوش و آماده شدن برای زندگی جدید می داند و به سنت های پسنندیده عید نوروز در بین مردم آذربایجان اشاره می کند:

بایرام اولوب، قیزیل پالچیق ازه رلر
ناقیش ووروب، اوطاقلاری بزه رلر
طاغچالارا دوزمه لری دوزه رلر
قیز _ گلینین فیندیقچاسی، حناسی
هوه سله نر آناسی، قایناناسی.
ترجمه:

عیدگاهان گل قرمز بسازند
پر از نقش و نگارشان نمایند
شیوه های مراسم را بدانند
دخترک و فندقچه و حنایش
غرق شادی اقربا و کسانش.

سلطان عشق ایران با هنر کم نظیر شاعری خود به وصف آداب و رسوم مردم آذربایجان که مراسم عید نوروز از میان آنها به منصفه ظهور رسیده است، می پردازد. شهریار در منظومه خود با استادی در کلام و تشبیهات شعری به آداب و رسوم صبح روز چهارشنبه سوری که در آن روز مردم آذربایجان از روی آب می پرند، نیت می کنند و خواسته های خود را به زبان می آورند تا در سال نو برای آنها برآورده شود، می پردازد:

باکیچی نین سوژو، سووو، کاغیچی
اینک لرین بولاماسی، آغیزی،
چرشنبه نین گیرده کانی، مویزی
قیزلار دنیر: «آتیل ماتیل چرشنبه،
آینا تکین بختیم آچیل چرشنبه!».
ترجمه:

نامه های رسیده از عزیزان
خوانده می شد وسیله نامه خوان
مراسم چارشنبه، دختران
چه خوش گویند: «بیر، واپر چارشنبه»
«سیاهی از بختم بدر چارشنبه».

به مثابه عید آغاز بهار و نوزایی طبیعت و شروع کشت و ورز میان کشاورزان ساکن این فلات از سواحل رود سند تا آسیای صغیر باشکوه برگزار می شده است (۶). این عید پس از اسلام در میان مسلمین نیز رواج یافت و حتی از سوی ائمه هدی علیه السلام درباره تشریح و آموزش آن حدیث هایی نقل شده است. ملا محسن فیض کاشانی معروف به فیض کاشفی (متوفی ۱۰۹۱ هجری) از امام جعفر صادق (ع) نقل می کند که «معلی بن خنس روایت می کند که گفتم ای سید من، فدای تو شوم، آیا نمی آموزی به من نام روزها را به زبان پارسیان؟ جواب فرمود که آنها روزی چند از ماه های قدیمند که هر ماهی سی روز است روزهای شش ماهه اول سال ۳۱ روز است و اسفند ماه اکثراً ۲۹ روز. پس روز اول از ماه مبارک است و در این روز آدم (ع) آفریده شده و روز سرور و خرمی است و روز نو است و این روز جهت آشامیدن مفرحات و خوشحالی کردن خوب است (۷).

شاعر ملی ایران، با یادآوری لحظات شیرین و تکرار نشدنی روزهای بهار، آنها را همانند «قورو گؤل» (دریاچه ای در نزدیکی تبریز) می داند که در بهار با تجمع غازها و روستاییان در کنار آن، منظره ای زیبا و دلپذیر به خود می گیرد، اما با فرارسیدن تابستان دیگر خبری از آن مناظر، جنب و جوش و رقص و آواز غازها نیست، او خاطرات فصل بهار را همانند پرده سینمایی که همواره در مقابل چشمان او زنده است، می داند:

حیدربابا، «قورو گؤلون» قازلاری
گدیکلرین، سزاق چالان سازلاری
کت _ کؤشه نین پاییزلاری، یازلاری
بیر سینما پرده سی دیر گؤزومه
تک اوتوروب سیر انده رم اوزومه .

ترجمه:

در «قورو گؤل»، غازهای خرامان
به گردنه نوابی سوز، پیچان
جلوه پائیز ده و بهاران
پرده سینمایی در نظر

بدوش از سرو و شمشادش درفش فتح و فیروزی
درخت گل بگلشن دختری گلدوز را ماند
چمن خود از گل و بوته نگارین کار گلدوزی
بهاری بی وفاداری بخود چندین مناز ای گل
که تا یک هفته تاراج است تاج میر نوری
جشن نوروز

جشن نوروز از ره آمد شاد
با گل و سرو و لاله و شمشاد
دارد از باستان پیامی خوش
پیک جمشید و بهمن است و قباد...

سرود ساریان
بهار آمد که بازم گل به باغ و بوستان خواند
به گوشم ناله بلبل هزاران داستان خواند
قفس بگشا و پروازی ده این بد طوطی خاموش
که گلپانگ هم آوازش سوی هندوستان خواند
به مرغان بهاری گو که این مرغ خزان دیده
دگر سازش غم انگیز است و آواز خزان خواند
دل وامانده ام، بس هم هانش کاروانی شد
اگر خواند بد آهنگ و درای کاروان خواند
مگر پروانه مطرح بوده و شبهای افسانه
که شمع داستان ما را به جمع دوستان خواند...

آری، شهریار عاشق بود، عاشق زیبایی، دگرگونی، تحول،
زندگی نو و حیات مجدد، او تازگی را می پرستید، او زبان
مادری خود را زبان احساس خود می دانست، زبانی که می
تواند زلال ترین مکنونات قلبی شاعر را بیان کند و غنای
فرهنگی و ادبی آن، سبب خلق شاهکار جهانی «حیدربابایا
سلام» شد، هر چند که زبان ترکی آذری، زبان احساس و
زندگی او در موطن بود؛ معهذاً زبان فارسی، برای او زبان
دیگری بود که شهریار با دست یازیدن به آن زوایای پنهان
و پررمز و راز احساس خود را برای فارس زبانان بیان می
کند، بی خبر از آنکه شاید شکوفه نشکفته بهاری اش در
تهاجم بی امان باد پاییزی به تاراج رفته و او هیچگاه بوی
جنازه عشق را نیاماید و شاید نمی دانست که در ضل
آفتاب سرمستی، قامت بلند غرور او در هلهله بادهای هرز
و نافذ خمیده خواهد شد. اما شاعر ملی ایران همچنان می
سراید و غم دل را با غنای اندیشه و زمینه بکر و گسترده
تخیلش تسکین می دهد و خواننده آثارش را به دنیایی می
برد که ماورای دنیای محسوس و زمینی است.

- ۱- لغت نامه دهخدا، صفحه ۸۷۲.
- ۲- تمامی ترجمه های منظوم اشعار به نقل از اثر حیدربابا،
ترجمه میرصالح حسینی است.
- ۳- حیدربابایه سلام شهریار، انتشارات شمس، تبریز،
شهریور ماه ۱۳۴۷.
- ۴- گل نوروز قبل از فصل بهار می روید و تا پنجاه، شصت
روز بعد از بهار باقی می ماند، دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
- ۵- ترابی، علی اکبر، سایه روشن شعر شهریار، اطلاعات
علمی، سال ششم، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۷۰، ص ۲۴.
- ۶- محمدزاده صدیق، حسین، «نوروز»، نشریه فرهنگ و
پیش، سال هشتم، شماره ۳۰، نوروز، ۱۳۷۰، ص ۲۷.
- ۷- همان جا.

حسین سعیدی فر

توجه به آداب و رسوم بومی و فولکلور آذربایجان از ویژگی
های اساسی شعر شهریار به شمار می رود، ذکر صحنه
های جالبی از مراسم چهارشنبه سوری و آداب عید نوروز
در تبریز و سوی های آن، جانمایه منظومه حیدربابا را
تشکیل می دهد، به عنوان نمونه مراسم شال سالاماق
(آویزان کردن شال) از آدابی است که توجه شهریار را به
خود جلب کرده است:

بایر امیدي، گنجه قوشي اوخوردی
آداخلي قیز، بیگ جورابین توخوردی
هر کس شالین بیر باجادان سوخوردی
آی نه گوزل قاپدادي شال سالاماق
بیگ شالینا بایر املیغین باغلاماق .

ترجمه:

عید بود و نوای مرغ شب بود
دختر نامزد بتاب و تب بود
مراسم شال و چه خوش ادب بود
رسم قشنگی است که گشته بنیاد
بستن عیدیانه به شال داماد.

این رسم بدان گونه است که در خانه های روستایی وسط
سقف خانه روزنه ای کار می گذارند که غرض اصلی
تهویه و بیرون کردن دود تنور است، ولی ضمناً کارهای
دیگری هم با آن روزنه امکان پذیر است، از جمله یکی
موضوع نامزد بازی است با کیفیت مخصوص خود،
شهریار در قطعه شعر «نامزد بازی دهقان» آن را شرح
داده است و دیگر در شب های عید نوروز موضوع «شال
آویزان کردن» است، به این ترتیب که از شب چهارشنبه
سوری به بعد اشخاص ناشناس به پشت بام خانه ها رفته و
شال های رنگین خود را آویزان می کنند. یعنی که عیدی
می خواهیم، صاحبخانه باید نسبت به فراست خود حدس بزند
که این ناشناس کیست و چیزی به فراخور حال خود و
متناسب با او به رسم عیدی به سر شال او ببندد، در آن
زمان بیشتر عیدی ها، جوراب های پشمی گلدار و دستمال
های ابریشم، سازدهنی بچه ها، جوجه مرغ های زیبا، تخم
مرغ های رنگی، آجیلی و شیرینی و از این قبیل بود. این
موضوع بیشتر برای تشویق بچه ها مخصوصاً دلنوازی
کودکان فقیر و در عین حال یکی از مراسم باشکوه و مفرح
ایام عید بود.

شهریار نه تنها در منظومه معروف و جهانی «حیدربابایا
سلام»، بلکه در دیوان فارسی خود نیز بارها از جشن
نوروز و مراسم و آداب آن سخن گفته است، نگاهی گذرا به
گزینه ای از ادبیات فارسی، اهمیت توجه شاعر ملی ایران
به آداب و رسوم بومی ما و سخن گفتن از هزاران
روستا یا آبادی با مردمی ساده و سختکوش با حیاتی سراسر
تلاش و زحمت طاقت فرسا را نشان می دهد:

کاوه نوروز

تنور لاله افروزد نهیب باد نوروزی

بیا کز شعله آه تنور سینه افروزی

برآمده چیره بر ضحاک بهمن کاوه نوروز

۲۹ اسفند سالروز ملی کردن نفت.....

خارج کرد و بیش از ۵ میلیارد دلار (به رقم آن سال ها) درآمد خالص کسب کرد. جالب اینجاست که فقط ۸ درصد از این درآمد بعنوان حق الامتیاز به دولت ایران پرداخت شد. براساس منابع معتبر تاریخی، کمپانی نفت انگلیس و ایران اولین سرمایه گذاری خود را که در حدود ۱۰۰ میلیون دلار بود، در عرض ۲۰ تا ۲۵ سال جبران کرده و درآمدی که پس از آن نصیب آن شد ۲۵ تا ۳۰ برابر سرمایه گذاری اولیه آن بوده است. اوج غارتگری در این بود که فقط در سال ۱۹۴۹ شرکت نفت جنوب نزدیک به ۲۳ میلیون لیره استرلینگ (به قیمت آن زمان) به دولت انگلستان مالیات پرداخت کرد. در حالیکه دریافتی دولت ایران طی ۳ سال از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ میلادی حدود ۸ میلیون لیره استرلینگ ثبت شده است. ایران بر اساس امتیاز نامه مزبور از هر بشکه نفت خود کمتر از ۱۸ سنت دریافت می کرد. این کمپانی علاوه بر اینها بر بازار ایران تسلط یافته بود و تحت عنوان اختیارات داخلی، مطابق امتیاز نامه مصوب مجلس رضا خانی، کالا وارد بازار ایران می کرد که ورشکستگی تولید کنندگان ایرانی را در پی داشت. فقط در اواخر دهه ۴۰ سده بیستم میلادی کمپانی نفت جنوب بیش از کل واردات ایران (دولت و تجار ایرانی) کالا به بازار کشور تزریق کرد و اقتصاد ورشکسته آن زمان را به مرز نابودی کشاند.

وضعیت کارگران ایرانی شاغل در مناطق زیر سلطه کمپانی نفت جنوب فوق العاده وخیم بود. مزد کارگران در موسسات وابسته به این شرکت نسبت به مزد کارگرانی که در سایر مناطق ایران کار می کردند به مراتب کمتر بود. کمیسیون اداره بین المللی کار، در سال ۱۹۵۰ گزارش داد که، کارگران ایرانی نفت جنوب در مقابل ۱۲ الی ۱۶ ساعت کار روزانه بین ۱۸ تا ۲۰ ریال مزد می گیرند و این دستمزد حتی کفاف خوراک آنها را هم نمی دهد. مزد کارگران ایرانی کمپانی نفت جنوب در آن زمان ۴ بار کمتر از مزد کارگران نفت ونزولا بود.

به این ترتیب می توان تصویری واقعی از غارتگری استعمار و اهمیت پیروزی مردم و ملی شدن صنعت نفت را به دست داد. جنبش ملی شدن صنعت نفت در بطن مبارزات مردم که نیروهای اصلی هدایت کننده آن حزب توده ایران و جبهه ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق بود به پیروزی رسید. علاوه بر حزب ما، که مهمترین نیرویی بود که پس از شهریور ۲۰ علیه استعمار انگلستان و امپریالیسم تازه نفس آمریکا قد علم کرد و نقش اساسی در جنبش ملی شدن نفت ایفا کرد، جبهه ملی به ویژه حزب ایران و شخص محمد مصدق و یاران وفادار او نظیر زنده یاد حسین فاطمی و رجال میهن دوستی همچون نریمان و شایگان نیز در سنگر مبارزه قرار داشتند. شعار ملی

با فرارسیدن ۲۹ اسفند ماه، مردم ایران یکی از رویدادهای ماندگار و پر اهمیت تاریخ معاصر خود را گرامی می دارند، ملی شدن صنعت نفت!

مبارزات پر شوری که به ملی شدن صنایع نفت و قطع چنگال استعمار انگلستان از شاهراگ اقتصادی کشور منجر شد، دارای ابعاد تاریخی فوق العاده برجسته و مهم بود، و یا به عبارت دقیق تر، پیروزی توده های مردم میهن ما در مصاف با امپریالیسم برای تامین استقلال ملی بود. حتی نگاهی گذرا به تاریخ قرن بیستم، اهمیت این پیروزی و دستاورد را نشان می دهد.

در سال ۱۹۰۱ میلادی، در دوران ضعف و رکود جامعه و اوج استبداد قاجاریه و آغاز تدارک انقلاب مشروطیت، امتیاز اکتشاف و استخراج و بهره برداری و فروش مواد هیدروکربور در تمام مناطق ایران، برای مدت شصت سال، به ویلیام داری انگلیسی واگذار گردید. این سرآغاز پدید آمدن یک انحصار جهانی سرمایه داری قلمداد می شود. این امتیاز نامه ضد ملی در مجلس های پس از مشروطه هرگز به تصویب نرسید، و به همین دلیل به عنوان اینکه پیش از انقلاب مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی از طرف شاه مستبد به خارجیان واگذار شده و فاقد قانونیت است، می توانست زیر علامت سؤال قرار گیرد. این نقض را حکومت ضد مردمی پهلوی، این دست نشاندۀ استعمار در میهن ما بطور "قانونی" حل کرد.

در سال ۱۳۱۲، رضا خان، طبق دستور انگلستان، امتیاز نامه داری را با برخی تغییرات که آن هم به زیان ایران بود، به تصویب مجلس فرمایشی رسانید و بر یکی از ننگین ترین امتیازات تاریخ ایران جامه قانونی پوشاند، و این "افتخار" را در کارنامه سلطنت پهلوی برای همیشه به ثبت رسانید!

با این امتیاز نامه، غارتگری کمپانی نفت انگلیس و ایران یا کمپانی نفت جنوب، ابعاد بی سابقه ای یافت. کمپانی مذکور بیش از ۲۵۹ هزار کیلومتر مربع اراضی نفت خیز را تحت اختیار و اداره خود داشت و بیش از ۳۰۰ دکل نفت در این اراضی نصب کرده بود. شرکت نفت جنوب یک پالایشگاه نفتی در آبادان که در موقع خود از بزرگترین پالایشگاه های جهان بود، و بیش از ۲۷۰۰ کیلومتر لوله کشی بیش از صد کشتی نفت کش و ۱۰۰ هزار وسیله نقلیه در اختیار داشت. این شرکت در اراضی تحت اداره خود، پلیس مخصوص مستقر ساخته و چند فرودگاه و ایستگاه رادیویی تاسیس کرده بود. دولت مرکزی ایران هیچ گونه کنترل و نظارتی بر این بخش ثروتمند کشور نداشت، و تازه عمال رضا خان و سپس فرزندش مطیع و گوش به فرمان شرکت نفت جنوب محسوب می شدند. شرکت نفت جنوب از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۰ میلادی بیش از ۳۲۴ میلیون تن نفت از ایران

درصد بقیه به دو کمپانی فرانسوی تعلق گرفت. کودتای 28 مرداد ثمره خود را برای امپریالیسم به بار آورد! سرانجام قرار داد نهایی کنسرسیوم توسط علی امینی، وزیر دارایی دولت زاهدی، به امضاء رسید.

این قرارداد با قانون ملی شدن صنعت نفت مغایرت داشت، زیرا بر خلاف قانون مزبور، استخراج و حمل و نقل نفت ایران به کنسرسیوم واگذار گردید. طبق قرارداد فوق الذکر، مناطق وسیعی از جنوب، حتی وسیع تر از مناطق تحت اداره کمپانی نفت جنوب، به کنسرسیوم داده شد. امتیاز کنسرسیوم 25 سال با حق تمدید بود و بر اساس ماده 41 این امتیاز نامه و یا قرارداد ایران به هیچ وجه حق لغو قرارداد مزبور را نداشت.

انقلاب بهمن ماه 1357 که با تلاش نفتگران به پیروزی رسیده بود، نقطه پایانی بر این غارتگری امپریالیست ها گذاشت. بزرگترین دستاورد انقلاب پس از استقلال کشور، کوتاه کردن دست غارتگران و انحصارات امپریالیستی از ثروت کشور بود. همین سبب کینه آشتی ناپذیر کشورهای غارتگر با انقلاب مردم ایران شد. آنها از فردای انقلاب از هیچ توطئه ای بر علیه انقلاب و حامیان آن کوتاهی نکردند. نیروهای انقلابی از چپ تا مذهبی می بایست سرکوب شوند. با سرکوب این نیروها بود که فضا برای زیر پا گذاشتن دستاوردهای انقلاب مهیا شد. با وارونه کردن اصل 44 و دیگر اصول مردمی قانون اساسی یک بار دیگر شرایط برای تاراج ثروت کشور و از آن جمله نفت و گاز مهیا شد.

کردن نفت نخستین بار توسط دکتر حسین فاطمی در خانه محمود نریمان عنوان شد و سپس در 15 آبان ماه 1329 در شورای عالی جبهه ملی ایران (با وجود کار شکنی جناح راست این جبهه) به تصویب رسید و پس از فراز و فرودهای ناشی از مبارزه توده ای، قانون ملی شدن نفت - به رغم مخالفت صریح و آشکار حسین علا نخست وزیر وقت و شخص شاه- در 24 اسفند ماه 1329 در مجلس شورای ملی به تصویب رسید و در 29 همان ماه، پس از چند روز در مجلس سنا نیز از تصویب گذشت. اما شاه وابسته به بیگانگان از توشیح آن خودداری کرد و تلاش ورزید این قانون را دوباره به مجلس باز پس بفرستد. این دکتر محمد مصدق بود که در زمان نخست وزیری خود و زیر فشار جنبش مردمی، شاه را مجبور به امضا این قانون کرد.

شاه، این عامل امپریالیسم، پس از کودتای آمریکایی 28 مرداد، قانون ملی شدن صنعت نفت را فدای حمایت آمریکا از حکومتش کرد. بلافاصله پس از کودتا، مذاکرات میان دولت زاهدی و نمایندگان آمریکا در باره نفت ایران و بهره برداری از آن به وسیله انحصارات خارجی آغاز شد. یک کنسرسیوم جدید شکل گرفت، و بر پایه آن، 5 انحصار آمریکایی بر روی هم 40 درصد سهام، و کمپانی نفت جنوب هم 40 درصد دیگر را در اختیار گرفت.

14 درصد سهام به شرکت شل (هلندی- انگلیسی) و 6

تاریخچه ۸ مارس روز جهانی زن....

سال ۱۹۱۳ «دبیرخانه بین المللی زنان» (یکی از نهادهای انترناسیونال سوسیالیستی دوم)، هشتم مارس را با خاطره مبارزه زنان کارگر در آمریکا، به عنوان «روز جهانی زن» انتخاب کرد. در همان سال، زنان زحمتکش و زنان روشنفکر انقلابی در روسیه تزاری و در سراسر اروپا، مراسم «۸ مارس» را بشکل تظاهرات و میتینگ برگزار کردند. در سال ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول درگرفت. در اروپا که مرکز جنگ بود، زنان انقلابی تلاش کردند تظاهرات ۸ مارس ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ را تحت شعار مرکزی «علیه جنگ امپریالیستی» برگزار کنند. در کشورهای درگیر جنگ، طبقات مختلف به موافقان و مخالفان جنگ تقسیم شده بودند و انشعاب در صفوف جنبش زنان، مانع از برگزاری سراسری و گسترده «روز جهانی زن» شد.

در سال ۱۹۱۷ تظاهرات زنان کارگر در پتروگراد علیه گرسنگی و جنگ و تزاریسم، بانگ آغازین انقلاب روسیه بود. کارگران شهر در پشتیبانی از این تظاهرات، اعلام اعتصاب عمومی کردند. ۸ مارس ۱۹۱۷ به یک روز فراموش نشدنی در تاریخ انقلاب روسیه تبدیل شد.

اما اول ماه مه، جایگاه و مفهومی داشت که می توانست اهمیت و جایگاه مبارزه مشخص بر سر مسئله زن را تحت الشعاع قرار دهد. زنان سوسیالیست آلمان، روز ۱۹ مارس را پیشنهاد کردند. مناسبت این روز، مبارزات انقلابی در سال ۱۸۴۸ علیه رژیم پادشاهی پروس بود که به عقب نشینی لفظی حکومت در نوزدهم مارس همان سال، منجمه در مورد مطالبات زنان، انجامید. «دومین کنفرانس زنان سوسیالیست» تاریخ برگزاری نخستین مراسم «روز زن» را ۱۹ مارس ۱۹۱۱ تعیین کرد. تصمیم گیری قطعی برای تعیین «روز جهانی زن» به بعد موکول شد. بعد از انتشار قطعنامه کنفرانس در مورد تعیین «روز جهانی زن»، انترناسیونال دوم از این تصمیم حمایت کرد، و نخستین تشکیلاتی بود که این روز را برسمیت شناخت.

۱۹ مارس ۱۹۱۱ خیابانهای آلمان، اتریش، سوئیس و دانمارک با مارش زنان به لرزه در آمد. شمار زنان تظاهر کننده در اتریش به ۳۰ هزار نفر می رسید. نیروهای پلیس به تظاهرات حمله بردند و به زدن زنان پرداختند و گروهی را دستگیر کردند.

جنین، تامین شغلی، منع آزار جنسی، ضدیت با هرزه‌نگاری، کاهش ساعات کار روزانه و غیره مطرح شد. این جنبش موفق شد در برخی از این زمینه‌ها پیشروی کند. در تظاهرات هشتم مارس ۱۹۶۹ زنان دردانشگاه برکلی در آمریکا گرد آمدند و علیه جنگ در ویتنام تظاهرات کردند.

در سال ۱۹۷۵ سازمان ملل هشتم مارس را به‌عنوان «روز جهانی زن» برسمیت شناخت.

بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم و بالاخص از اواخر دهه ۱۹۷۰، با توسعه سرمایه‌داری به کشورهای عقب مانده، بخش‌های بزرگتری از زنان درگیر کار و تحصیل گشتند. در عین حال، زنان همچنان در جامعه موقعیتی درجه دوم داشته و اسیر نظام مردسالار بودند. این تناقض، مسئله زن را حادثر و انفجاری تر کرد.

در سالهای اخیر با توجه به شرایط نابسامانی که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی برای زنان در سراسر جهان، ایجاد شده است. یورش به دستاوردهای زنان حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی روز به روز بیشتر می‌شود. زن‌ها نسبت به مردها بیشتر کارشان را از دست می‌دهند و شاغلین زن از حقوق و مزایای کمتری برخوردارند. در کشورهای در حال رشد و جهان سومی اکثریت زنان از عرصه کار و تولید کنارند و از ابتدایی‌ترین حقوق اجتماعی محروم. به همین دلیل روز جهانی زن می‌رود تا یک بار دیگر نقش تاریخی خود را در سازماندهی زنان کار و زحمت، زنان روشنفکر و نیروهای انقلابی بر علیه وضع موجود ایفا کند.

سال ۱۹۲۱، «کنفرانس زنان انترناسیونال سوم کمونیستی» در مسکو برگزار شد. در آن کنفرانس، روز ۸ مارس به‌عنوان «روز جهانی زن» بتصویب رسید. کنفرانس، زنان سراسر دنیا را به گسترش مبارزه علیه نظم موجود و برای تحقق خواسته‌هایشان فرا خواند.

از اواسط دهه ۱۹۳۰، دنیا یک بار دیگر بسوی جنگ جهانی جدید روان شد. برگزاری تظاهرات «روز جهانی زن» در کشورهایی که تحت سلطه فاشیسم بودند، غیر قانونی اعلام شد. علیرغم این ممنوعیت، در هشتم مارس ۱۹۳۶، زنان در برلین تظاهرات کردند. در همان روز، اسپانیای فاشیست شاهد تظاهرات هشتم مارس در مادرید بود. ۳۰ هزار زن کمونیست و جمهوریخواه، شعار «آزادی و صلح» سر دادند.

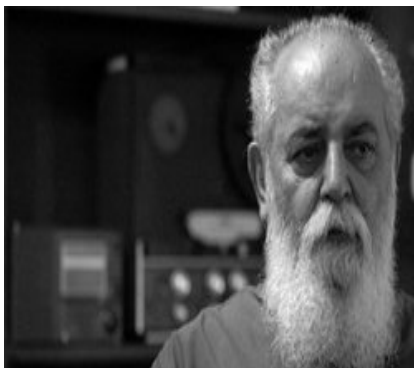
در پی جنگ جهانی دوم، انقلابات و جنبشهای رهایی‌بخش در کشورهای چندی درگرفت. چین با شمار عظیم زنان و مردانش در زمانی کوتاه گامهای بزرگی در جهت رهایی زنان به پیش برداشت. در آن سال‌ها، عمدتاً دولت‌ها و تشکیلات مترقی و انقلابی در برپایی «روز جهانی زن» می‌کوشیدند.

در دهه ۱۹۶۰، در کشورهای آسیا و افریقا و آمریکای لاتین جنبشهای رهایی‌بخش بپا خاسته بود. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نیز جنبشها و مبارزات انقلابی و ترقیخواهانه بالا گرفته بود و جنبش رهایی زن نیز اوج و گسترشی چشمگیر یافت.

در آمریکا و اروپا، زنان علیه سنن و قیود و قوانین مردسالارانه و احکام اسارت بار کلیسایی بپا خواستند. در جنبش زنان موضوعاتی نظیر حق طلاق، حق سقط

ارغوان / هوشنگ ابتهاج سایه

چنورین: رقیه کبیری



ارغوان / هوشنگ ابتهاج سایه



چنورین: رقیه کبیری

ارغوان

هاوا گونشدیر؟ بوخسا توتقوندور هله؟
من دونیادان قیراق بیر بوجاقد

بوداگی اوزاق دوشموش قاندانیم ارغوان
بو یون گویون هانسی رنگه چالیر؟

ارغوان

ارغوان شاخه همخون جدا مانده من
 آسمان تو چه رنگ است امروز؟
 آفتابی ست هوا؟ یا گرفته است هنوز؟
 من در این گوشه که از دنیا بیرون است
 آفتابی به سرم نیست
 از بهاران خبرم نیست
 آنچه می بینم دیوار است
 آه این سخت سیاه
 آنچنان نزدیک است که چو بر می کشم از سینه نفس
 نفسم را بر می گرداند
 ره چنان بسته که پرواز نگه در همین یک قدمی می ماند
 کورسویی ز چراغی رنجور قصه پرداز شب ظلمانیست
 نفسم می گیرد که هوا هم اینجا زندانی ست
 هر چه با من اینجاست رنگ رخ باخته است
 آفتابی هرگز گوشه چشمی هم بر فراموشی این دخمه
 نینداخته است
 اندر این گوشه خاموش فراموش شده کز دم سردش هر
 شمعی خاموش شده
 یاد رنگینی در خاطر من گریه می انگیزد
 ارغوانم آنجاست
 ارغوانم تنه است
 ارغوانم دارد می گردید
 چون دل من که چنین خون آلود
 هر دم از دیده فرو می ریزد
 ارغوان این چه رازیست که هر بار بهار با عزای دل ما
 می آید؟
 که زمین هر سال از خون پرستوها رنگین است
 وین چنین بر جگر سوختگان داغ بر داغ می افزاید؟
 ارغوان پنجه خونین زمین
 دامن صبح بگیر
 وز سواران خرامنده خورشید بپرس
 کی بر این دره غم می گذرند؟
 ارغوان خوشه خون
 بامدادان که کبوترها بر لب پنجره ی باز سحر غلغله
 می آغازند
 جان گل رنگ مرا بر سر دست بگیر
 به تماشاگاه پرواز ببر
 آه بشتاب که هم پروازان نگران غم هم پروازند
 ارغوان بیرق گلگون بهار
 تو بر افراشته باش
 شعر خونبار منی
 یاد رنگین رفیقانم را بر زبان داشته باش
 تو بخوان نغمه ناخوانده ی من
 ارغوان شاخه همخون جدا مانده من

نه گونش باشیما ساچیر
 نه باهاردان خبریم وار
 گوردویوم، دیواریبر
 آه بو قارا قاتی ائله یاخیندیرکی سینه مدن نفس آلدیغیما
 گئری قایتاریبر نفسیمی
 یول ائله قاپالیدیبر کی قانادلانان باخیشیم بیر آددیملیغیما
 قالیر
 دردلی بیر چیراغین کور ایشیغی، قیرقارنلیق گنجین
 ناغیلچی سیدیبر
 هاوا دا بوردا دوستاقدیر نفسیم توتولور
 بوردا هر نه منیمله وار، رنگی- روخو سولوب
 گونش بنله بو داخمانین اونودولموش حالینا گوز اوجویلا
 گوز آتماییب
 سو یوق نفسیدن شام لار بنله سونوب بو اونودولموش
 بو جا قدا
 یادداشیمدا الوان بیر خاطیره آغلاماغا هوس لندیبریر منی
 اوردادیر ارغوانیم
 یالینز دیر ارغوانیم
 آغلابیر ارغوانیم
 منیم اورهمیمه تایی قان آغلابیر
 آنباشی گوزدن آخیر
 ارغوان، بو نه سیردیر کی هر باهار، اورهمیمیزین یاسی
 ایله گلیر؟
 یئر اوزو هر ایل قارانقوشلارین قانینا بهله شیر
 و قیزمار جیبرلرین داغینا بنله بیر دامغا باسیر؟
 یئرین قانلی پنجه سی ارغوان
 سحرین آتمییدن یاپیش
 و گونشه دوغرو سوزولن آتلی لاردان سوروش
 هاچان بو عملی دردن سووشوب کنجه جکلر؟
 قان سالخیمی ارغوان
 دان سؤکولنده گؤیرچین لر سحرین آچیق پنجره سینین
 هنر مسینده هنگامه سالاندا
 منیم گول بویالی جانیمی البوین اوستونده توت
 اوچوشلارین سیرانگاهینا آپار
 آه تلس کی اوز اوچوش داشلارینین قوصه سینین قایغیسیندا
 قالیلار اوچوش داشلار
 باهارین گولگون بایراغی ارغوان
 قالدیر یلمیش قال سن
 قانا بولاشمیش شعریمسن
 یولداشلاریمین الوان خاطرملری دیلینده سوزولسون
 من اوخومادیغیم نغمه منی سن اوخو
 بوداغی اوزاق قالمیش قانداشیم ارغوان!
 ترجمه: ۹۵، ۱۰، ۱۹

عید نوروز

توجیه استثمار است و پرولتاریا قادر به درک این موضوع است و بهمین خاطر حتی با وجود مذهب سنی خودش مراسم عمرکشی را اجرا می کرد تا خشم و نفرت خود را نسبت به حاکمان ابراز کند و این خشم و نفرت هر چند که توهین به دین حاکمان بود، اما بخاطر کارکردش در تخلیه خشم و هیجان پرولتاریا نسبت به حاکمان، به تسامح تحمل می شد.

پرولتاریا در عهد قدیم هزینه خوش گذرانی خویش در ایام جشن را بر برده داران و حاکمان تحمیل می کرد! اما پرولتاریای عصر جدید چه؟ پرولتاریای عصر جدید چنان مجذوب مصرفگرایی و شبکه عنکبوتی تبلیغات سرمایه داری شده است که از وضعیت برده گونه خود غافل است، او شوق مصرف دارد، اگر در عهد قدیم، او سرمایه دار را در عهد جشن مجبور به خدمت می کرد و هزینه های مالی جشن را به او تحمیل می کرد، اما پرولتاریا در عصر جدید پس انداز چندین ماهه خود را در این چند روز خرج می کند و یا مجبور به برداشت وام و نزول میشود تا تمام هم و غم خود را مصرف جشنی می کند که در نهایت به فرجه شدن سرمایه دار یاری می رساند. سرمایه داری اگر در عصر قدیم در زمان جشن قسمتی از سرمایه خود را از دست می داد در عهد جدید با ازدیاد فروش اجناس تجملاتی اش بر کمیت سرمایه اش می افزایش. سرمایه دار عصر قدیم در زمان جشن با آگاهی از خشم پرولتاریا نسبت به خودش برنامه ریزی می کرد که در اعیاد جشن تا حد ممکن از چشم او دور بماند تا از خشم وی مصون باشد، اما سرمایه دار جدید در زمان جشن واردات و تولیدش را زیاد کرده و خود با مصرفش، الگویی از لوکس گرایی را ارایه می دهد که تا با تحریک شوق مصرف گرایی پرولتاریا، چندرغاز او را از چنگش در بیاورد. جای زخم شلاق بر تن کارگر و برده عهد قدیم او را بر وضعیتش آگاه می کرد و قلبش سراسر از خشم بود، او بدنبال روزنه ای برای تخلیه خشم انباشته خود بود، مسله او یافتن موقعیت و زمان مناسب بود و در نهایت قیام و سربر آوردن نهایی وی بود که بیشتر ناشی از انتخاب اخلاقی او بود که آیا او به این وضعیت برده گونه خود ادامه بدهد و یا سر بر آورده و خشم تاریخی خود را ابراز کند، کشتن و مسخره کردن شاهان موقتی، مغ کشی یا میر نوروزی و تحمیل هزینه ها بر شاهان و برده داران، تلاش صاحبان سرمایه عصر قدیم بر انحراف و تخلیه هیجان این خشم تاریخی بود. اما سرمایه دار عصر جدید نه بر جسم پرولتاریا که بر روح او ضربه می زند، شلاق عصر جدید بر تن زخمی بر جای نمی گذارد، این شلاق روح را تسخیر می کند، پرولتاریا در عصر جدید از وضعیت برده گونه خود باخبر نیست، بهمین خاطر او با مسله ای اخلاقی انتخاب سر بر آوردن و یا ادامه وضعیت برده گی خویش مواجه نیست، مسله عصر جدید عدم شناخت و آگاهی او از وضعیت برده گونه خویش است. شوق مصرفگرایی زنجیرهایی از جنس نامرئی بر روح و جسم پرولتاریا تنیده است در حالی که زنجیرها در عهد قدیم آهنین بود و آثارش بر جسم از دور نمایان بود. تلاش امروزی بیشتر از آنکه بر رهایی پرولتاریا باشد باید بر کسب خود آگاهی از وضعیت برده گونه او باشد.

قهرمان قنبری

عید نوروز است و من در هیاهوی رقابت تصاحب و تفاخر مالکیت قومی عید نوروز به مردمی می اندیشم که فارغ از تعلقات قومی و مذهبی و تمایزات اسمی این روز را خوش می دارند. عید نوروز که با پس و پیش های و یا با نامهایی متفاوت ریشه در تاریخ همه مردمان دارد، مراسم مردمانی است که فارغ از هیاهوی قومی در پی این هستند که درد و گذر زمانه خود را اگر کوتاه هم باشد لحظه ای بصورت گذرا فراموش کنند. تنها در این روز است که عوام می تواند خود را در هیبت حاکمان و سرمایه دارخواص مجسم کند، مانند او لباس نو و شیک بپوشد، مانند او سفره ای فراخ انداخته و پُرخوری بکند و مانند او تفریح بکند. اگر کمی به عقب برگردیم و بدون تعصب امروزی در تاریخ ماضی تعمق کنیم، خواهیم دید که این جشن واقعاً باستانی است و حتی در زمان قدیم باشکوه تر از زمانه حال برگزار می شده است. جشن نوروز و یا مثلاً جشن سورتانوس رومی که بعدها با جشن کریسمس مسیحی جایگزین شد، جشنی است برای تخلیه خشم و هیجان تاریخی پرولتاریا. در نبرد تاریخی برده و برده دار که تا به امروز جریان دارد، برده دار برای تخلیه خشم و هیجان بردگان لازم می دید که چند روزی فشار و استثمار خود را متوقف کند و به نوعی مسیر خشم بردگان را منحرف کند! برده در عصر قدیم سرشار از خشم و نفرت بود، آنها میر نوروزی و حاکمان موقتی را بمناسبت حکمداری شان تمسخر می کردند و در پایان جشن که منجر به اتمام حکمداری موقتی پادشاهان موقتی بود آنها را به قتل می رسانیدند تا خشم ناشی از تقصیر و استثمار بک ساله خود از برده دار و حاکمان را تخلیه کنند. در روایتها آمده است که بردگان در ایام جشن آزاد بودند و صاحبان بردگان برای آنها میز می گستراندند، در این ایام قمار بازی آزاد میشد و برده و توده مردم میتوانست از لذت قمار بازی کردن بهره ببرند، (در زمانه ما این شوق به قمار در ایام نوروز به تیله بازی، بازی با تخم مرغ و چند بازی دیگر تنزل پیدا کرده است) هر چند که این لذت کوتاه مدت میتوانست به از دست دادن چندرغاز پس انداز او که در جدالی نابرابر با صاحب سرمایه به کف آورده بود منجر بشود، اما شوق به تقلید رفتارهای روزمره سرمایه دار قبول ریسک را آسانتر می ساخت. پرولتاریای عهد قدیم واقف به وضعیت برده گونه خود بود و چون واقف به وضعیت خود بود، هر لحظه در اندیشه طغیان و سر بر آوردن در مقابل حاکمان بود، برای رهایی از خشم انباشته شده او شاهان موقتی در پایان مراسم قربانی می شدند تا خشم تاریخی او از شاهان حقیقی برای یکسالی تخلیه شود. مغ کشی و کشتن میر نوروزی دقیقاً در راستای تخلیه خشم هیجان گونه او بود، بعدها حتی در عصری که ایران هنوز بر مذهب سنی بود و شیعه نشده بود این مراسم به جشن عمرکشی تصعید پیدا کرد، هر چند که بعضاً مراسم عمرکشی را در راستای سنی ستیزی ایرانیان نام می نهند اما در واقع عمرکشی زمانی ابداع شد که مردم ایران سنی مذهب بودند و این نه واکنشی به سنی مذهب، بلکه واکنشی از سر خشم به حاکمان و شاهان بود! در موقع ظلم و استثمار نه شاهان ملزم به رعایت اصول اخلاقی مذهب هستند و نه استثمار شده گان خود را ملزم به قیدهایی تحمیل شده مذهب می دانند. زبان و عقیده دینی بیشتر در پی

آری به طرح تحول سلامت نه، به خصوصی سازی نویسنده: سینا چگینی

بیمه بهداشت عمومی هستند. زمانی که شما این بیمه را داشته باشید برای اکثر خدمات بهداشتی و درمانی هیچ پولی نمی‌پردازید و این پول از طریق مالیات پرداخت می‌شود. هنگامی که می‌خواهید از خدمات بهداشتی و درمانی عمومی استفاده کنید، باید کارت بیمه سلامت خود را به بیمارستان یا کلینیک پزشکی ارائه دهید.

به طور کلی امور بهداشت و درمان در کانادا رایگان است که شامل آزمایش‌ها و ویزیت‌ها نیز می‌شود. علاوه بر شهروندان کانادا، مهاجرانی نیز که وارد این کشور می‌شوند، باید نسبت به دریافت کارت بهداشت به سرعت اقدام کنند تا بتوانند از خدمات آن بهره ببرند.

علاوه بر این هر خانواده کانادایی می‌تواند پزشک خانواده داشته باشد که در این صورت پرونده پزشکی افراد خانواده در اختیار آن پزشک قرار داده می‌شود. لازم به ذکر است همه این خدمات در این کشور به طور مطلق رایگان است و برای آن هیچ پولی دریافت نمی‌شود.

نروژ نیز صاحب یکی از کارآمدترین نظام‌های بهداشت و درمان در اروپاست. خدمات بهداشت عمومی در نروژ توسط مالیات تأمین می‌شود. خدمات درمانی به طور یکسان در دسترس همه شهروندان، بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی و یا اقتصادی است. بخش بهداشت عمومی نروژ با ۲۲۰ هزار کارمند، یکی از بزرگترین ارائه‌دهندگان خدمات در نروژ است. سیستم مراقبت‌های بهداشتی نروژ یک سیستم دولتی سازمان‌یافته است. این مسئولیت‌ها به وضوح بین شهرداری و دولت تقسیم می‌شوند. شهرداری‌ها مسئول تمام خدمات بهداشتی اولیه هستند که شامل ارتقاء سلامت، پیشگیری از بیماری‌ها و صدمات و همچنین تشخیص، درمان و توانبخشی است.

در این طرح تمام ساکنان در شهرداری، حق برخورداری از یک پزشک عمومی را دارند. دولت مسئول خدمات بهداشتی و درمانی در حوزه تخصصی است، از جمله بیمارستان‌های جسمی و روانی. دولت خدمات درمانی تخصصی را در چهار منطقه ارائه می‌کند. هر منطقه دارای یک شرکت بهداشت منطقه‌ای است که به طور کامل در تملک دولت است. آنها مسئول ارائه مراقبت‌های بهداشتی ویژه‌ای برای ساکنان در این مناطق هستند.

یکی دیگر از کشورهای موفق در زمینه بهداشت و درمان در اروپا و جهان، سوئد است. در این کشور نیز دولت همواره نسبت به خصوصی‌سازی یا تزیق سرمایه‌های خصوصی به بخش بهداشت و درمان حساس است. بهداشت و درمان در سوئد با استفاده از قانون بهداشت و درمان اداره می‌شود. بر اساس این قانون همه

ماه گذشته، سید حسن هاشمی، وزیر بهداشت و درمان در حاشیه اجلاس رؤسای دانشگاه‌های علوم پزشکی در جمع خبرنگاران در وزارت بهداشت گفت:

«تصدی خدمات سلامت به وسیله وزارت بهداشت باعث می‌شود مدیریت و نظارت با مشکل مواجه شود، در حالی که بخش خصوصی می‌تواند همین خدمات را با کیفیت بهتر ارائه کند و بیمه‌ها نیز باید خریدار این خدمات از بخش خصوصی باشند.»

اما این اظهارات شگفت‌انگیز وزیر بهداشت، در ادامه با اظهارات شگفت‌انگیزتری ادامه پیدا کرد. وی درباره خدمات دیالیز گفت:

«ارائه خدمات دیالیز یکی از حوزه‌های مشکل‌دار در کشور ماست که هزینه‌های زیادی به کشور تحمیل می‌کند. ما در کشور به پنج هزار تخت دیالیز نیاز داریم که نصف آن را در اختیار داریم در حالی که منابع لازم را برای خرید این تجهیزات و ایجاد مراکز جدید دیالیز در اختیار نداریم. بنابراین حتماً باید از ظرفیت بخش خصوصی برای جبران این کمبود استفاده کنیم.»

این اظهارات وزیر بهداشت که طی سه سال گذشته مرتب تکرار و اجرا شده، مخالف نص صریح اصل ۲۹ قانون اساسی کشور مبنی بر ارائه خدمات رایگان بهداشت و درمان به همه مردم است.

سیاست وزارت بهداشت در چند سال گذشته در خصوص بهداشت و درمان کشور یک چیز بوده است: پولی‌سازی بهداشت و درمان یا همان خصوصی‌سازی. در راه نیل به این هدف، وزیر بهداشت و درمان به انواع و اقسام استدلال‌های مختلف پناه می‌برد تا کالایی‌سازی بخش بهداشت و درمان را توجیه کند. جالب آنجاست که وزیر بهداشت، مرتب به استفاده از تجربه برترین نظام‌های بهداشت و درمان در دنیا به عنوان الگویی برای سیاست‌گذاری نظام درمانی و نیز اجرای طرح تحول سلامت اشاره می‌کند.

در این خصوص لازم است ببینیم کشورهای موفق در خصوص بخش بهداشت و درمان چه سیاستی در پیش گرفته‌اند و کجای سیاست‌گذاری فعلی بخش بهداشت و درمان با الگوهای موفق جهانی همخوانی دارد.

مطابق آمار و گزارش‌های جهانی، کانادا شاید موفق‌ترین نظام بهداشت و درمان را در حال حاضر در جهان دارد. دولت کانادا نسبت به خصوصی‌سازی بهداشت و درمان بسیار حساس است، چراکه خصوصی‌سازی ضربه‌ای بزرگ به بخش‌های کم درآمد یک جامعه برای دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی وارد می‌کند. همه شهروندان کانادایی، مهاجران و مقیمان دائم کانادا دارای

در چنین شرایطی سؤال اصلی از وزیر محترم بهداشت و درمان این است که آیا خصوصی‌سازی افسارگسیخته بخش بهداشت و درمان در کشور به جز محرومیت هرچه بیشتر طبقات کارگر و فرودست جامعه ایران از بهداشت و درمان حداقلی، نتیجه دیگری در پی دارد؟ مهمتر از همه آنکه، یکی از شاخص‌های جهانی یک نظام موفق بهداشت و درمان، میزان توجه دولت برای ارائه درمان رایگان به بیماران خاص توسط دولت است. حال با توجه به این شاخص، باید از وزارت بهداشت پرسید ورود بخش خصوصی به حیطه درمان بیماران خاص و عقب‌نشینی دولت در ارائه خدمات درمانی به این بیماران چه نتیجه‌ای جز افزایش هزینه‌های این بیماران و افزایش فشار به ضعیف‌ترین اقشار جامعه در پی دارد؟

منبع: ماهنامه قلمرو رفاه شماره 21 اسفند 1395

مردم در سوئد بایستی از بهداشت و درمان در شرایط برابر برخوردار باشند. کسانی که نامشان در اداره ثبت احوال سوئد ثبت شده همانند شهروندان سوئد حق برخورداری از خدمات درمانی دارند. سیاست‌های وزارت بهداشت در این سه سال اخیر در تقابل مستقیم با نظام‌های کارآمد و موفق همچون سه الگوی کانادا، نروژ و سوئد به عنوان موفق‌ترین الگوهای نظام بهداشت و درمان در جهان است. وزیر بهداشت و درمان در لوای طرح تحول سلامت و به بهانه تأمین منابع مالی این طرح در طول سه سال گذشته پیوسته سعی کرده خصوصی‌سازی بهداشت و درمان را در کشور پیش ببرد. این در حالی است که بسیاری از مردم به خصوص اقشار کم‌درآمد توان پرداخت حتی هزینه‌های اولیه بهداشت و درمان در کشورند.

به مناسبت یکصد و دهمین سالروز تولد پروین اعتصامی



پروین از کودکی با مطالعه آشنا شد. خانواده او اهل مطالعه بود و وی مطالب علمی و فرهنگی به ویژه ادبی را از لابه لای گفت و گوهای آنان درمی یافت در یازده سالگی به دیوان اشعار فردوسی، نظامی، مولوی، ناصرخسرو، منوچهری، انوری، فرخی که همه از شاعران بزرگ و نام آور زبان فارسی به شمار می آیند، آشنا بود و از همان کودکی پدرش در زمینه وزن و شیوه های یادگیری آن با او تمرین می کرد.

گاهی شعری از شاعران قدیم به او می داد تا بر اساس آن، شعر دیگری بسراید یا وزن آن را تغییر دهد، و یا قافیه های نو برایش پیدا کند، همین تمرین ها و تلاشها زمینه ای شد که با ترتیب قرارگیری کلمات و استفاده از آنها آشنا شود و در سرودن شعر تجربه بیاندوزد.

هر کس کمی با دنیای شعر و شاعری آشنا باشد، با خواندن این بیت ها به توانائی او در آن سن و سال پی می برد برخی از زیباترین شعرهایش مربوط به دوران نوجوانی، یعنی یازده تا چهارده سالگی او می باشد، شعر " ای مرغک " او در 12 سالگی سروده شده است:

ای مرغک خُرد، ز آشیانه

می توان دختر دوازده ساله ای را مجسم کرد که اسباب بازی اش " کتاب " است؛ دختری که از همان نوجوانی هر روز در دستان کوچکش، دیوان قطوری از شاعری کهن دیده می شود، که اشعار آن را می خواند و در سینه نگه می دارد.

بیست و پنجم اسفند مصادف است با یکصد و دهمین سالروز تولد پروین اعتصامی شاعره پرآوازه کشورمان. اشتهار پروین را باید در شجاعت و نگاه عمیق اجتماعی او دید. او در عمر کوتاهش به چنان شهرت و محبوبیتی نایل آمد که کمتر شاعری به آن دست یافته است.

کودکی بیش نبود که اشعارش در مجله "بهار" منتشر شد. اشعار پروین به سرعت بین عام و خاص زبان زد شد و در ادبیات معاصر کشورمان جای ویژه ای پیدا کرد.

"رخشنده" اعتصامی ملقب به پروین اعتصامی در بیست و پنجم اسفند 1285 هجری شمسی در تبریز متولد شد، در کودکی با خانواده اش به تهران آمد. پدرش که مردی فرهیخته و انقلابی بود در زندگی او نقش مهمی ایفا کرد. او هنگامیکه متوجه استعداد دخترش شد، به پرورش و آموزش وی همت گمارد.

یوسف اعتصامی معروف به اعتصام الملک از نویسندگان و دانشمندان بنام ایران بود. وی اولین "چاپخانه" را در تبریز بنا کرد، مدتی هم نماینده ی مجلس بود.

اعتصام الملک مدیر مجله بنام "بهار" بود که اولین اشعار پروین در همین مجله منتشر شد. ثمره ازدواج اعتصام الملک، چهار پسر و یک دختر است.

مادرش اختر اعتصامی نام داشت. او بانویی مدبر، صبور، خانه دار و غنیف بود، وی در پرورش احساسات لطیف و شاعرانه دخترش نقش مهمی داشت و به دیوان اشعار او علاقه فراوانی نشان می داد.

و متانت را از دست نمی داد. هیچ وقت از فضایل ادبی و اخلاقی خودش سخن نمی گفت.»
همه این صفات باعث شده بود که او نزد دیگران عزیز و ارجمند باشد.

مهمتر از همه این ها ، نکته ای است که از میان اشعارش فهمیده می شود. پروین ، با آن همه شعری که سروده ، در دیوانی با پنج هزار بیت ، فقط یک یا دو جا از خودش حرف زده و درباره خودش شعر سروده و این نشان دهنده فروتنی و اخلاق شایسته اوست.

پیش از ازدواج، پدرش با چاپ مجموعه اشعار او مخالف بود و این کار را با توجه به اوضاع و فرهنگ آن روزگار ، درست نمی دانست. او فکر می کرد که دیگران ممکن است چاپ شدن اشعار یک دوشیزه را ، راهی برای یافتن شوهر به حساب آورند!

اما پس از ازدواج پروین و جدائی او از شوهرش ، به این کار رضایت داد. نخستین مجموعه شعر پروین ، حاوی اشعاری بود که او تا پیش از 30 سالگی سروده بود و بیش از صد و پنجاه قصیده ، قطعه ، غزل و مثنوی را شامل می شد.

مردم استقبال فراوانی از اشعار او کردند ، به گونه ای که دیوان او در مدتی کوتاه پس از چاپ ، دست به دست میان مردم می چرخید و بسیاری باور نمی کردند که آنها را یک زن سروده است ، استادان معروف آن زمان ، مانند دهخدا و علامه قزوینی ، هر کدام مقاله هایی درباره اشعار او نوشتند و شعر و هنرش را ستودند."

پروین مدتی کتابدار کتابخانه دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم کنونی) بود. کتابداری ساکت و محبوب که بسیاری از مراجعه کنندگان به کتابخانه نمی دانستند او همان شاعر بزرگ است. پس از چاپ دیوانش وزارت فرهنگ نیز از او تقدیر کرد.

معمولاً رسم است که دولت ، دانشمندان و بزرگان علم و ادب را طی برگزاری مراسمی خاص ، مورد ستایش و احترام قرار می دهد. در چنین مراسمی وزیر یا مقامی بالاتر ، مدالی را که نشانه سپاس ، احترام و قدردانی دولت از خدمات علمی و فرهنگی فرد مورد نظر است ، به او اهدا می کند ، وزارت فرهنگ در سال 1315 مدال درجه سه لیاقت را به پروین اعطاسمی اهدا کرد ولی او این مدال را قبول نکرد.

گفته شده که حتی پیشنهاد رضا خان را که از او برای ورود به دربار و تدریس به ملکه و ولیعهد وقت دعوت کرده بود ، نپذیرفت ، روحیه و اعتقادات پروین به گونه ای بود که به خود اجازه نمی داد در چنین مکان هایی حاضر شود. او ترجیح می داد در تنهایی و سکوت شخصی اش به مطالعه بپردازد.

او که در 15 سالگی درباره ستمگران و ثروتمندان به سرودن شعر پرداخته ، چگونه می تواند به محیط اشرافی دربار قدم بگذارد و در خدمت آنها باشد؟

او که انسانی آماده ، دارای شعوری خلاق و همواره درگیر در مسائل اجتماعی بود به این نشان ها و دعوت ها فریفته نمی شد.

پرواز کن و پریدن آموز
تا کی حرکات کودکانه؟

در باغ و چمن چمیدن آموز
رام تو نمی شود زمانه
رام از چه شدی؟ رمیدن آموز
مندیش که دام هست یا نه
شو روز به فکر آب و دانه
هنگام شب آرمیدن آموز

با خواندن این اشعار می توان دختر دوازده ساله ای را مجسم کرد که اسباب بازی اش " کتاب" است ؛ دختری که از همان نوجوانی هر روز در دستان کوچکش ، دیوان قطوری از شاعری کهن دیده می شود ، که اشعار آن را می خواند و در سینه نگه می دارد.

شعر " گوهر و سنگ" را نیز در 12 سالگی سروده است. شاعران و دانشمندانی مانند استاد علی اکبر دهخدا ، ملک الشعرا بهار ، عباس اقبال آشتیانی ، سعید نفیسی و نصر الله تقوی از دوستان پدر پروین بودند ، و بعضی از آنها در یکی از روزهای هفته در خانه او جمع می شدند ، و در زمینه های مختلف ادبی بحث و گفتگو می کردند. هر بار که پروین شعری می خواند ، آنها با علاقه به آن گوش می دادند و او را تشویق می کردند.

پروین ، در 18 سالگی ، فارغ التحصیل شد ، او در تمام دوران تحصیلی ، یکی از شاگردان ممتاز مدرسه بود. البته پیش از ورود به مدرسه ، معلومات زیادی داشت ، او به دانستن همه مسائل علاقه داشت و سعی می کرد ، در حد توان خود از همه چیز آگاهی پیدا کند. مطالعات او در زمینه زبان انگلیسی آن قدر پیگیر و مستمر بود که می توانست کتابها و داستانهای مختلفی را به زبان اصلی (انگلیسی) بخواند. مهارت او در این زبان به حدی رسید که 2 سال در مدرسه قبلی خودش ادبیات فارسی و انگلیسی تدریس کرد.

در خرداد 1303 ، جشن فارغ التحصیلی پروین و هم کلاس های او در مدرسه برپا شد. او در سخنرانی خود از وضع نامناسب اجتماعی ، بی سواد و بی خبری زنان ایران حرف زد. این سخنرانی ، بعنوان اعلامیه ای در زمینه حقوق زنان ، در تاریخ معاصر ایران اهمیت زیاد دارد.

پروین در قسمتهای از اعلامیه "زن و تاریخ" گفته است:

« داروی بیماری مزمن شرق منحصر به تعلیم و تربیت است ، تربیت و تعلیم حقیقی که شامل زن و مرد باشد و تمام طبقات را از خوان گسترده معروف مستفیذ نماید. »

و درباره راه چاره اش گفته است :

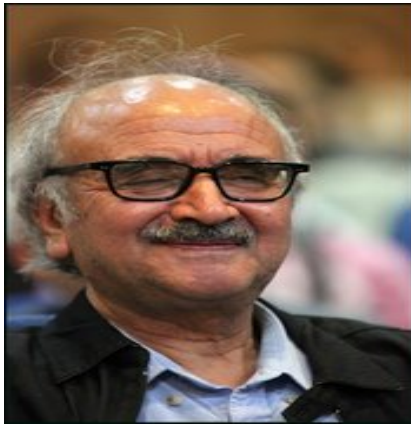
پیداست برای مرمت خرابی های گذشته ، اصلاح معایب حالیه و تمهید سعادت آینده ، مشکلاتی در پیش است. ایرانی باید ضعف و ملالت را از خود دور کرده ، تند و چالاک این پرتگاه را عبور کند. « یکی از دوستان پروین که سال ها با او ارتباط داشت ، درباره او گفته است :

« پروین ، پاک طینت ، پاک عقیده ، پاکدامن ، خوش خو و خوش رفتار ، نسبت به دوستان خود مهربان ، در مقام دوستی فروتن و در راه حقیقت و محبت پایدار بود. کمتر حرف می زد و بیشتر فکر می کرد ، در معاشرت ، سادگی

کی غم سرمای زمستان ماست
تیره دلان را چه غم از تیرگیست
بی خبران را چه خبر از خداست
پروین اعتصامی ، پس از کسب افتخارات فراوان و
درست در زمانی که برادرش - ابوالفتح اعتصامی -
دیوانش را برای چاپ دوم آن حاضر می کرد ، ناگهان
در روز سوم فروردین 13200 بستری شد پزشک معالج
او ، بیماری اش را حصبه تشخیص داده بود ، اما در
مداوای او کوتاهی کرد و متأسفانه زمان درمان او گذشت
و شبی حال او بسیار بد شد و در بستر مرگ افتاد.
نیمه شب شانزدهم فروردین 1320 پزشک خانوادگی اش
را چندین بار به بالین او خواندند و حتی کالسه آماده ای
به در خانه اش فرستادند ، ولی او نیامد و پروین در
آغوش مادرش چشم از جهان فرو بست .
پیکر پاک او را در آرامگاه خانوادگی اش در شهر قم در
کنار مزار پدرش به خاک سپردند .

در این جا یکی دیگر از اشعار پروین در مذمت اغنیای
ستمگر را می خوانیم :
برزگری پند به فرزند داد، کای پسر
این پیشه پس از من تو راست
مدت ما جمله به محنت گذشت
نوبت خون خوردن و رنج شماسست
هر چه کنی نخست همان بدروی
کار بد و نیک ، چو کوه و صداست
گفت چنین ، کای پدر نیک رای
صاعقه ی ما ستم اغنیاست
پیشه آنان ، همه آرام و خواب
قسمت ما ، درد و غم و ابتلاست
ما فقرا ، از همه بیگانه ایم
مرد غنی ، با همه کس آشناست
خوابگاه آن را که سمور و خزست

از چنین ملتی چگونه باید توقع حافظه تاریخی داشت؟ محمدرضا شفیعی دکدنی



نظمیست هر نظام‌پذیری را گرخواندی در اول موسیقا

بعد از سقوط سلطنت، در همین چند سال اخیر،
روشنفکران و کتاب خوانان ایران تازه به این فکر
افتاده‌اند که «ما حافظه‌ی تاریخی نداریم.» راست است و
این حقیقت قابل کتمان نیست. در کجای جهان، در قرن
بیستم، اگر فرخی یزدی (غرض شخص او نیست، بلکه
منظور شاعری آزاده و میهن دوست و شجاع از طراز
اوست) کشته می‌شد، کسی از گورجای او بی‌خبر
می‌ماند؟ نمی‌دانم شما تاکنون به این نکته توجه کرده‌اید
که هیچ‌کس نمی‌داند جای به خاکسپاری فرخی یزدی کجا
بوده است؟

Description: 0,,4805941_4,00
فرخی سیستانی نیست که مربوط به یازده قرن پیش از
این باشد و بگویند در حمله‌ی تاتار از میان رفته است.
فرخی یزدی در سال تولد من و همسالان من کشته شده
است و شاید قاتلان او، که آن جنایت را در زندان قصر
مرتکب شدند، هنوز زنده باشند. عمر طبیعی نسل قاتلان
او چیزی حدود 90 - 95 سال است.

چرا هیچ‌کس نمی‌داند که قبر فرخی یزدی کجاست؟
خواهید گفت: «شاید در فلان گورستانی بوده است که
اینک تبدیل به پارک شده است.» در آن صورت این
پرسش تلخ‌تر به میان خواهد آمد که چرا ما این چنین
ناسپاس و فراموشکاریم که محلی که فرخی یزدی در آن
مدفون شده است تبدیل به پارک شود و یک سنگ یادبود
برای او در آن پارک نگذاریم؟

در کجای دنیا چنین چیزی امکان‌پذیر است؟ شاعری که
مانند آرش کمانگیر، تمام هستی خود را در تیر شعر خود
نهاده است و با دیکتاتوری بی‌رحم زمانه به ستیزه
برخاسته است و در زندان همان نظام با «آمیول هوا» او
را کشته‌اند، چرا باید محل قبر او را هیچ‌کس نداند؟
خواهید گفت: «از ترس نظام دیکتاتوری آن روز، کسی
جرأت نکرده است که آن را ثبت و ضبط کند.» همه
می‌دانند که دو سال بعد از مرگ فرخی یزدی آن نظام
دیکتاتوری «کن فیکون» شده است. چرا کسانی که بعد
از فروپاشی آن نظام آن همه دشنام‌ها نثار بنیادگذارش
کردند به فکر این نیفتادند که در جایی به ثبت و ضبط
محل خاکسپاری فرخی یزدی بپردازند؟
هیچ عذری در این ماجرا پذیرفته نیست. هیچ خردمندی
این‌گونه عذرها را نخواهد پذیرفت. در فرنگستان،

که «در فلان تاریخ، و در فلان قهوه‌خانه‌ی خیابان شانزلیزه، آقای ویکتور هوگو یک فنجان قهوه خورده است؛ صورت حساب آن روز ویکتور هوگو، در آن کافه مورد نیاز من است»، فوراً از آرشیو ملی فرانسه می‌پرسند و به شما پاسخ می‌دهند، اما ما جای قبر فرخی یزدی را نمی‌دانیم!

در جامعه‌ای که برای اطلاعاتی از نوع جای قبر فرخی یزدی، ما، بی‌پاسخ مطلقیم، چگونه می‌توانیم ساختار بوف کور یا چشم‌هایش یا همسایه‌ها یا جای خالی سلوچ را بر نظام اقتصادی و سیاسی عصر آفرینش این آثار انطباق دهیم با آن گونه‌ای که جامعه‌شناسان ادبیات در مغرب زمین، توانسته‌اند ساختارهای آثار ادبی را با ساختارهای طبقاتی و اجتماعی عصر پدیدآورندگان آن آثار انطباق دهند؟ صرف اینکه فلان نظام، بورژوازی یا زمین‌داری است یا فلان نظام خرده بورژوازی بوده است، برای آن‌گونه ملاحظات علمی ساختارشناسانه کفایت نمی‌کند. وانگهی برای اثبات اینکه عصر پهلوی اول، مثلاً چه ساختار اقتصادی‌ای داشته است، ما هنوز هزاران پرسش بی‌پاسخ داریم؛ همچنین در مورد دوره‌های بعد و «بعدتر».

آیا فقر آرشیو ملی، نتیجه آن فقدان حافظه‌ی تاریخی است یا نداشتن حافظه‌ی تاریخی سبب شده است که ما هرگز نیازی به آرشیو، در هیچ‌جای کارمان نداشته باشیم؟ یکی از سعادت‌های بزرگ زندگی من این است که افتخار حضور در جلسه‌ای داشتم که رومن یاکوبسون، در دانشگاه اکسفورد، سخنرانی می‌کرد (سال ۱۹۷۴ یا ۱۹۷۵). یاکوبسون [3]، یکی از شعرهای ویلیام بتلر بیتز را به شیوه‌ی خاص خود تحلیل می‌کرد و تحریرهای مختلف آن شعر را مقایسه می‌کرد، تا نظریه‌ی ساختارگرایانه‌ی خود را، بر آن معیار، تثبیت کند. یادم هست که یکی از حاضران - به نظر جاناتان کالر [4] که در آن هنگام استاد جوانی بود و بعضی از آثارش امروز به زبان فارسی ترجمه شده است و در آن ایام اولین کتابش به نام Structuralist poetics تازه از چاپ خارج شده بود و در همان مجلس رونمایی می‌شد و من یک جلد خریدم - اعتراض کرد بر گوشه‌ای از سخن یاکوبسون.

Description: sas
 ناقد بزرگ قرن بیستم در قلمرو زبان انگلیسی بود. یاکوبسون به آن معترض گفت: «این سخن شما را، استاد دیگری هم، در آمریکا به من یادآور شد و گفت که: و این استنباط شما از شعر بیتز به خاطر طرز قرائتی است که شما خود از شعر بیتز دارید و این به سبب لهجه‌ی روسی شماست "It is because of your Russian accent"»
 یاکوبسون گفت: «دست آن استاد را گرفتم و بردم به

همین‌طور که در خیابان راه می‌روید می‌بینید که بر دیوار بسیاری از ساختمان‌ها، پلاک یا سنگی نهاده‌اند و بر آن نوشته‌اند که فلان شاعر یا نویسنده یا دانشمند، در فلان تاریخ دو روز یا یک هفته در این ساختمان زندگی کرده است. جای دوری نمی‌روم.

در همین دوره‌ی بعد از سقوط سلطنت، یعنی در بیست سال اخیر، اولیای محترم حضرت عبدالعظیم (به صرف گذشت سی سال و رفع مانع فقهی) قبر بدیع‌الزمان فروزانفر، بزرگترین استاد در تاریخ دانشگاه تهران و یکی از نوادر فرهنگ ایران زمین را، به مبلغ یک میلیون تومان (در آن زمان قیمت یک اتومبیل پیکان دست سوم) به یک حاجی بازاری فروختند. هیچ‌کس این حرف را باور نمی‌کند. من خود نیز باور نمی‌کردم تا

ندیدم. Description: bahar.

قصه ازین قرار بود که روزی خانمی به منزل ما زنگ زدند و گفتند: «من الان در روزنامه‌ی اطلاعات مشغول خواندن مقاله‌ی شما درباره‌ی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر هستم.» به ایشان عرض کردم که من در هیچ روزنامه‌ی مقاله نمی‌نویسم از جمله «اطلاعات»؛ حتماً از کتابی نقل شده است. ایشان، آن‌گاه خودشان را معرفی کردند: خانم دکتر گل‌گلاب، استاد دانشگاه تهران، به نظر دانشکده‌ی علوم.

پس ازین معرفی دانستم که ایشان دختر مرحوم دکتر حسین گل‌گلاب استاد برجسته‌ی دانشگاه تهران هستند که عمه‌ی ایشان - خواهر مرحوم دکتر گل‌گلاب - همسر استاد فروزانفر بود. آن‌گاه خانم دکتر گل‌گلاب با لحن سوگوار مصری خطاب به من گفتند: «آیا شما می‌دانید که قبر استاد فروزانفر را، اولیای حضرت عبدالعظیم به یک نفر تاجر به مبلغ یک میلیون تومان فروخته‌اند؟»

من در آن لحظه، به دست و پای مردم. ولی باور نکردم تا خوردم رفته و به چشم خویشتن دیدم. در کجای دنیا چنین واقعه‌ای، آن هم در پایان قرن بیستم، امکان‌پذیر است؟ از چنین ملتی چگونه باید توقع حافظه‌ی تاریخی داشت؟

حق دارند کسانی که می‌گویند «ما حافظه‌ی تاریخی نداریم» فقر حافظه‌ی تاریخی ما نتیجه‌س نداشتن «آرشیو ملی» است؛ نه در قیاس با فرانسه و انگلستان که در قیاس با همسایگانمان. آرشیو ما کجا و آرشیو عثمانی (یعنی ترکیه‌ی قرن اخیر) کجا؟! گاهی دانشجویان دوره‌های دکتری ادبیات که سخت شیفته‌ی مطالعات ادبی در حوزه‌ی نظریه‌های جدید هستند، به من رجوع می‌کنند که «ما می‌خواهیم روش «لوکاچ» [1] یا روش «لوسین گلدمن» [2] را بر فلان رمان معاصر ایرانی، به اصطلاح «پیاپی» و رساله‌ی دکتری خود را در این باره بنویسیم.»

من در میان هزاران مانعی که در این راه می‌بینیم، به شوخی به آنها می‌گویم اگر شما از دولت فرانسه بپرسید

محمد مصدق، مجبور شده بود برای حفظ جان دوستانش، مجموعه‌ی بی‌شماری از نامه‌های مرتضای کیوان - آن مرد مردستان و انسان شریف تاریخ معاصر ایران - را که به افشار نوشته بود در چاه آب منزلشان بریزد و معدوم کند. ترسیده بود که اگر به دست ایادی «رکن دو»ی ارتش بیفتد از روابط کسانی با مرتضای کیوان آگاه شوند و جان آن افراد در معرض خطر قرار گیرد. افشار خود اهل هیچ حزب و دسته‌ای نبود - در تمام عمر. شماره‌ی کتاب‌های کتابخانه‌ی شخصی ایرج افشار را به درستی نمی‌دانم؛ این قدر می‌دانم که یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های حوزه‌ی ایران‌شناسی در زیر آسمان ایران است. در این کتابخانه علاوه بر کتاب‌های ایران‌شناسی به زبان‌های فرنگی و شرقی، تمام «تیراژ آپار»های مقالات فارسی و فرنگی که او در طول هفتاد سال گرد آورده بود، طبقه‌بندی شده است؛ «تیراژ آپار»هایی که غالباً امضای نویسنده را نیز با خود دارد و احتمالاً با اصطلاحاتی از سوی مؤلف، یادگاری است از ارادت آن خاورشناس یا پژوهشگر ایرانی به ایرج افشار. گردآوری و طبقه‌بندی این جزوه‌ها و اوراق کوچک و کم‌برگ کار هر کس نبوده است. تنها ایرج افشار بوده است که توانسته با انضباط ذاتی و اکتسابی خویش آنها را بدین‌گونه نظام بخشد و طبقه‌بندی کند. اگر در مجموعه‌ی انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار (دفتر تاریخ، دفتر چهارم، گردآوری ایرج افشار، ۱۳۸۹ صص ۶۰۷-۶۲۲) یکی از نمونه‌های درخشان این خصلت «آرشیوسازی» او را ندیده‌اید، حتماً نگاهی به این کتاب بیفکنید تا ببینید که او در سال ۱۳۲۳-۱۳۲۴ که جوان بیست ساله‌ای بوده است چه‌گونه به فکر حفظ و گردآوری «امضا»های رجال سیاسی و فرهنگی عصر بوده است و خود می‌گوید: «دوره‌ی سوم مجله‌ی آینده از مهر ۱۳۲۳ تا اسفند ۱۳۲۴» انتشار یافت و چون طومار آن بسته شد من امضاهای ادبا و رجال معروف وقت را، از ورقه‌های اشتراک و رسید مجله، جدا ساختم و در دفتری به سلیقه‌ی عهد جوانی چسبانیدم و بعدها آن را به فرزندم آرش سپردم. چون شناخت امضای رجال، برای بازشناسی اوراق و اسناد مملکتی مفید است، تصویر آن دفترچه با افزودن فهرستی الفبایی از نام‌ها در دفتر تاریخ به چاپ رسانیده می‌شود.» شما با نظر در آن اوراق امضای رجالی از نوع دکتر منوچهر اقبال، الول ساتن، ملک‌الشعراى بهار، ذبیح بهروز، پوردادود، پیشه‌وری، علی اصغر حکمت، حسینعلی راشد، ادیب‌السلطنه سمیعی، دکتر سید علی شایگان، بزرگ علوی، هانری کربن، سید احمد کسروی، دکتر محمد مصدق و حدود یکصد و پنجاه رجل سیاسی و فرهنگی دیگر را می‌توانید ببینید. افشار در تکمیل منابع پژوهش‌های ایران‌شناسی در کتابخانه‌ی شخصی خود بسیار کوشا بود. تا همین اواخر،

دانشگاه هاروارد آنجا که صدای تمام بزرگان دانش و ادب و هنر ضبط و ثبت و آرشیو شده است. صفحه‌ی صدای بیتز را که شعرهای خودش را خوانده بود و از جمله همان شعر را، برای او گذاشتم و گفتم: و ببین، شاعر، خود نیز به همان گونه می‌خواند که من خوانده‌ام» برای خوانندگان این یادداشت باید یادآور شوم که بیتز یکی از دو سه شاعر بزرگی است که تاریخ ادبیات زبان انگلیسی به خودش دیده است و در سال ۱۹۳۹ در گذشته است. آنها در چه سال‌هایی به فکر چه چیزهایی بوده‌اند و ما قبر بدیع‌الزمان فروزانفر را به یک حاجی بازاری به قیمت یک پیکان دست سوم می‌فروشیم. از حوزه‌ی کار خودم، دانشگاه تهران، مثال می‌زنم. اگر از دانشگاه تهران بپرسند که ما می‌خواهیم نوع سوالات امتحانی ملک‌الشعراء بهار یا بدیع‌الزمان فروزانفر یا خانم فاطمه سیاح را بدانیم، آیا دانشگاه تهران یک نمونه - فقط یک نمونه - از پرسش‌های امتحانی این استادان بزرگ و بی‌مانند را، که فصول درخشانی از تاریخ ادبیات و فرهنگ عصر ما را شکل داده‌اند، می‌تواند در اختیار ما قرار دهد؟ نه تنها در این زمینه پاسخ دانشگاه تهران منفی است، که حتی پرونده استخدامی ملک‌الشعراء بهار را هم ندارد. «بهار نوعی» اگر در فرانسه می‌زیست، برای صورت‌حساب قهوه‌ای که در فلان «کافه» پاریس خورده بود، آرشیو داشتند و ما حتی پرونده استخدامی او را نداریم؛ تا چه رسد به نوع صورت سؤال‌های امتحانی او. همه‌ی این حرف‌ها را برای آن مطرح کردم که بگویم ما انضباط لازم برای «آرشیوسازی» را در هیچ زمینه‌ای نداشته‌ایم و نداریم و تا در این راه خود را به حداقل استانداردهای جهانی نرسانیم، کارمان زار خواهد بود. ایرج افشار، اما یکی از نوادری بود که در همین کشور ما و در همین روزگار ما، با هزینه‌ی شخصی برای تمام مسائل فرهنگی و تاریخی آرشیو داشت. مجموعه‌ی نامه‌هایی که او از افراد مختلف، در طول دوره‌ی حیات فرهنگی هفتاد ساله‌اش دریافت کرده است، همه محفوظاند و طبقه‌بندی شده. از نامه‌های بزرگانی چون دکتر محمد مصدق و سیدحسن تقی‌زاده و لاهیاری صالح و سیدمحمدعلی جمال‌زاده، تا نامه‌ای که فلان آموزگار روستایی به او نوشته است و در باب کتابی چاپی یا نسخه‌ای خطی که داشته است، از او پرسش کرده است. حجم این نامه‌ها شاید متجاوز از بیست هزار صفحه باشد. وقتی مجموعه‌ی کامل این نامه‌ها نشر یابد، گوشه‌ای از چشم‌انداز پنهان «آرشیوسازی» او آشکار خواهد شد. همچنین آرشیو عکس‌هایی که او از شخصیت‌ها و اماکن تاریخی ایران، خود گرفته است. افشار همیشه اظهار تأسف می‌کرد و با دریغ به یاد می‌آورد که بعد از کوتای انگلیسی‌ها علیه دولت ملی دکتر

بود. بعد از فروپاشی نظام پیشین و رفتن افشار، به تعبیر بیهقی، «کار از پرگار افتاد» و آن‌ها که به جای او آمدند، خواستند در بیت‌المال «صرفه‌جویی» کنند؛ حق‌اشتراک بسیار ناچیز این مجلات را به نفع مستضعفین «صرفه‌جویی» کردند و نپرداختند.

در نتیجه، استمرار و تکامل آن «آرشیو» عظیم فرهنگی منقطع شد. حالا اگر روزی بخواهند جبران این خسارات را بکنند، چندین برابر آن وجوه را باید بپردازند تا عکس یا زیراکس یا میکروفیلم آن مجلات را به دست آورند. اگر این کار امکان‌پذیر باشد. این قدر می‌دانم که دریافت نسخه‌های اصل آن مجلات امروز دیگر امری است محال. از قدیم نیاکان ما گفته‌اند که «خود کرده را تدبیر نیست». در همان هنگام قطعه‌ای به شوخی و جدی منظوم کردم که نشر تمامی آن در این مقال روا نیست ولی دو بیت پایانی آن این چنین بود:

حکمت مشرقی‌ست این گفتار از «پکن» بشنو این سخن
نه ز «رُم»:

هر که در میخ صرفه‌جویی کرد
می‌کند نعل اسب خود را گم

البته قافیه بیت اول را درست به یاد نمی‌آورم.

جای دیگری، همین روزها، مقاله‌ای درباره «دفتر تلفن» ویژه سفرهای او - که نموداری است از انضباط آرشیوی او - نوشته‌ام؛ در اینجا به هیچ روی قصد تکرار آن مطلب را ندارم. همین قدر می‌گویم که آن دفتر تلفن - که خود کتابی بزرگ است - نموداری است از توزیع نام و نشان تمام فضلالی معاصر ایران بر روی نقشه‌ی جغرافیایی ایران. از روی آن کتابچه، شما می‌توانید ارباب فرهنگ و معارف ایران را در تمام شهرها و حتی در کوچک‌ترین روستاهای کشور بشناسید و آدرس و تلفن ایشان را به دست آورید و در مواردی حوزه‌ی کار و تخصص ایشان را نیز بدانید. آنجاست که حوزه‌ی پهن‌آور و دوستداران و شیفتگان ایرج افشار را می‌توان از نزدیک آموخت و دید و نیز یک نمونه از «انضباط آرشیوی» او را.

هرگاه می‌شنید یا در جایی می‌خواند که کتابی به یکی از زبان‌های فرهنگی، درباره‌ی ایران و یا یکی از مسائل تاریخ و فرهنگ ایران، انتشار یافته است، از فرزندانش در آمریکا می‌خواست که نسخه‌ای از آن کتاب برای کتابخانه شخصی‌اش فراهم کنند؛ به هر قیمتی که باشد. در بسیاری موارد قیمت‌ها، به پول ایران به راستی کمرشکن بود اما او از این بابت هیچ اخم به ابروی خود نمی‌آورد و دست از طلب بر نمی‌داشت. به علت شهرت و اعتباری که در عرصه پژوهش‌های ایرانی در جهان به دست آورده بود، بیشترین پژوهشگران عرصه‌ی ایران‌شناسی، خود نسخه‌ای از آثار خود را برای او می‌فرستادند و او نیز آثار خویش و گاه آثار دیگران را برای ایشان روانه می‌کرد.

افشار این کتابخانه‌ی گرانبها و بی‌مانند را در سال‌های اخیر، سال‌ها و سال‌ها قبل از بیماری‌اش، سخاوتمندانه به «بنیاد دائره‌المعارف بزرگ اسلامی» بخشید که در آنجا با عنوان کتابخانه و مرکز اسناد ایرج افشار نگهداری می‌شود و مراجعه به آن برای همه‌ی ارباب تحقیق و استادان و دانشجویان آزاد است.

افشار، این نظام «آرشیو آفرینی» را نه تنها در کتابخانه‌ی شخصی خود سامان داده است که در هر کجا مسئولیتی پذیرفته است، کوشیده است که در این راه بنیادی نهاده شود؛ گرچه پس از او و رفتن او از آنجا، دیگران به ادامه‌ی کار او دلبستگی نشان نداده باشند.

آنچه در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد و نشانه‌های «انضباط آرشیوی» است همه و همه یادگار اوست. آرشیو عکس‌های تاریخی رجال و اماکن و جمعیت‌ها، اسناد و مکاتبات و فرمان‌ها و مجسمه‌های بزرگان فرهنگ ایران زمین در عصر ما.

به یاد دارم که او برای کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، مهم‌ترین نشریات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی جهان را مشترک شده بود و دوره‌های این گونه نشریات در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به طور منظم موجود

منبع: گزارش میراث

پنجم اسفند روز بزرگداشت زن و زمین

ظاهره پور یوسفی



جشن «سپندارمذگان» یا «اسفندگان»، روز گرامیداشت زنان در ایران باستان بوده و این روز به نام «مرد گیران» یا «مژدگیران» یا «مزدگیران» (=هدیه گرفتن از مردان) نیز در ادبیات فارسی به کار رفته است.

در ایران باستان از بیست قرن پیش از میلاد، یعنی حدوداً دو هزار سال پیش از تولد ولنتاین، میان آریائیان روزی موسوم به روز عشق (سپندارمذگان یا اسفندگان) بوده است.

جشن «اسفندگان»، جشنی در ستایش و گرامی‌داشت «اسفند/ سپندارمذ» به معنای فروتنی پاک و مقدس و بعدها یکی از آمشاسپندان. نگهبان و ایزدبانوی زمین سرسبز.

در میان جشن‌های بزرگ ایران باستان، سپندارمذگان جشنی است در پنجمین روز از اسفندماه. همین روز شایسته و برازنده است که جشن پرستاران میهن ما باشد. از این روی، روز پنجم ماه دوازدهم (اسفند) یا اسپند، روز «سپندارمذ» یا «اسپندارمزد» نام داشت که جشنی با همین عنوان می‌گرفتند. «سپندارمذگان» یا «اسفندگان» (اسپندگان) روز زن و زمین است.

به بیان ابوریحان بیرونی، «اسفندارمذ» ایزد موکل بر زمین و ایزد حامی و نگاهبان زنان شوهردوست و پارسا و درستکار بوده. به همین مناسبت این روز، عید زنان به شمار می‌رفت. مردم به جهت گرمای‌داشت، به آنان هدیه داده و بخشش می‌کردند. زنان نه تنها از هدایا و دهش‌هایی برخوردار می‌شدند، بلکه به نوعی در این روز فرمانروایی می‌کردند و مردان باید از آنان فرمان می‌بردند. سپندارمذگان جشن زمین و گرمای‌داشت عشق است که هر دو در کنار هم معنا پیدا می‌کردند. در این روز زنان به شوهران خود با محبت هدیه می‌دادند. مردان نیز زنان و دختران را بر تخت شاهی نشاندند، به آنها هدیه داده و از آنها اطاعت می‌کردند.

در گذشته و در برخی از نقاط سرزمین ایران در این روز بانوان لباس‌های نو می‌پوشیدند، زن‌هایی که مهربان، پاکدامن، پرهیزکار و پارسا بوده‌اند و فرزندان نیک را به جامعه تحویل می‌دادند، مورد تشویق قرار می‌گرفتند و در روز جشن اسفندگان (اسپندگان)، زن‌ها از مردان خود پیشکش‌هایی دریافت می‌کردند. آنها در این روز از کارهای همیشگی خود در خانه و زندگی معاف می‌شدند و مردان و پسران کارهای مربوط به زنان در خانه را در روز جشن اسفندگان (اسپندگان) انجام می‌دادند.

سپندارمذ نگاهبان زمین است و از آنجا که زمین مانند زنان در زندگی انسان نقش باروری و باردهی دارد جشن اسفندگان (اسپندگان) برای گرمای‌داشت زنان نیکوکار برگزار می‌شود. این یک یادآوری برای مردان بود تا مادران و همسران خود را گرمای بدارند و چون یاد این جشن تا مدت‌ها ادامه داشت و بسیار باشکوه برگزار می‌شد همواره این آزر و احترام به زن برای مردان گوشرد می‌شد. ایرانیان از دیر باز این روز را روز زن و روز مادر می‌نامیدند. امروزه نیز بیشترین جنبه مورد تأکید در اسپندگان قدردانی از زنان است.

در بعضی مناطق ایران که در نسل‌های پیش، زرتشتی بوده و اکنون مسلمان شده‌اند، این مراسم هر ساله پنج روز مانده به ماه اسفند، برگزار می‌شود. از این مناطق می‌توان به منطقه پشتکوه استان یزد اشاره کرد که این مراسم به ویژه در روستای پندر به صورت باشکوهی برگزار می‌شود. اکنون نیز زرتشتیان جشن اسپندگان را به نام روز زن و روز مادر زرتشتی و زنان نیکوکار و پاکدامن گرمای می‌دارند.

جشن «سپندارمذگان/ اسفندگان»، روز گرمای‌داشت زنان در ایران باستان بوده و این روز به نام «مردگیران» به معنای «هدیه گرفتن از مردان» در ادبیات فارسی به کار رفته است. به غیر از این به نام روز جشن «برزگران/ برزیگران» (به مناسبت سبزکنندگان زمین و سبز شدن زمین) نیز خوانده شده است.

امشاسپند سپندارمذ، نگهبان و ایزدانوی زمین سرسبز و نشانی از باروری و زایش است. سپندارمذ در جهان معنوی نمودار محبت و بردباری و تواضع اهورامزدا است و در جهان مادی فرشته‌ای است که موکل زمین است. آرمتی همواره زمین را خرم و آباد و بارور می‌سازد و هر کسی که در زمین به کشت و زرع پردازد و مزرعه‌ای را آباد کند، خشنودی او را فراهم ساخته است.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه آورده است که ایرانیان باستان، روز پنجم اسفند را روز بزرگداشت زن و زمین می‌دانستند. اگرچه منابع کهن از جمله ابوریحان این جشن را در روز پنجم اسفند ذکر کرده‌اند، ولی با توجه به تغییر ساختار تقویم ایرانی در زمان خیام که پس از ابوریحان می‌زیست و سی و یک روزه شدن شش ماه نخست سال در گاهشماری ایرانی، بعضی منابع به اشتباه تاریخ ذکر شده را نیز ۶ روز به عقب آورده‌اند که این کار نادرست است. زیرا طبق منابع کهن و همان‌طور که از نام آن پیداست این جشن به روز اسپند یعنی پنجمین روز ماه از ماه اسفند اشاره دارد.

واژه فارسی «اسفند» (اسپند) در زبان فارسی امروز، از واژه پهلوی «سپندارمت» و اوستایی «سپننه آرمئی تی» بر گرفته شده است. روز پنجم هرماه و ماه دوازدهم هر سال «اسفند» یا «سپندارمذ» نام دارد. این واژه که در اوستایی «سپننه آرمئی تی» آمده، نام چهارمین امشاسپند است، از دو بخش «سپننه» یا «سپند» به معنای پاک و مقدس و «آرمئی تی» به معنی فروتنی و بردباری تشکیل شده است و معنی این دو با هم فروتنی پاک و مقدس است. این واژه در پهلوی «سپندارمت» و در فارسی «سپندارمذ» و «اسفندارمذ» و «اسفند» شده است.

سپندارمذ لقب ملی زمین است. یعنی گستراننده، مقدس، فروتن. زمین نماد باروری است چون با فروتنی، تواضع و گذشت زندگی را به همه زیست‌مندان هدیه می‌کند. به همین دلیل در فرهنگ باستان اسفندگان (اسپندگان) را به‌عنوان نماد تمایلات مادرانه و باروری می‌پنداشتند.

در سال ۱۳۴۱ خورشیدی، «ابراهیم پورداود» روز پنجم اسفند و جشن اسفندگان را به عنوان «روز پرستار» پیشنهاد داد که پذیرفته شد و در تقویم رسمی نیز ثبت شد ولی اکنون این روز توسط هیچ نهاد دولتی و غیردولتی به عنوان روز پرستار گرمای داشته نمی‌شود. پورداود در این مورد نوشته بود: